



## بازتاب قشربندی اجتماعی در عصر غزنویان و سلجوقیان (با تأکید بر اشعار

### سنایی غزنوی و هنرهای بصری دوران)

علی شربتی<sup>۱</sup>، حسین منصوریان<sup>۲</sup> \* ID

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد قائم‌شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائم‌شهر، ایران. alisharbaty53@gmail.com

<sup>۲</sup> نویسنده مسئول) دکتری تخصصی، دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد قائم‌شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائم‌شهر، ایران.

hosein.mansoorian@yahoo.com

### چکیده

نابرابری‌های اجتماعی، پدیده‌ای جهانی و از مهم‌ترین مباحث در حوزه دانش جامعه‌شناسی است که بر تمام مناسبات اجتماعی تأثیر می‌گذارد. همه جوامع بشری دارای سلسله‌مراتب اجتماعی هستند و این نشان می‌دهد که تفاوت‌ها و نابرابری‌های اجتماعی در بین گروه‌های مختلف اجتماعی وجود دارد. در قرن ششم در عصر غزنویان و سلجوقیان در شعر فارسی، تحولاتی رخ داد که به تبع این تحولات، مناسبت‌های اجتماعی وارد شعر شاعران شد و شاعران با نگاه نو به انسان و جامعه، ارزش بیشتری به مسائل اجتماعی و انسان قائل شدند. پژوهش حاضر به روش توصیفی و تحلیلی و با تکیه بر داده‌های منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که یکی از مبانی جامعه‌شناختی، بررسی نظام ساختاری طبقاتی جامعه است. با توجه به هنر قرون نخستین اسلامی و اشعار سنایی می‌توان گفت: جامعه عصر وی، جامعه‌ای طبقاتی است که رفتن از طبقه‌ای به طبقه دیگر، تقریباً غیرممکن بود. جامعه به دو گروه حاکم و غیرحاکم تقسیم شده است که گروه حاکم افرادی مانند پادشاه، وزیر، امیر، حاکم، قاضی، علمای دینی و... هستند که به روش‌های گوناگون بر مردم حکومت می‌کردند و در مقابل توده مردم مانند کشاورزان، طبیبان، بازاریان و... قرار داشتند.

### اهداف پژوهش:

۱. ارائه یک چارچوب نظری از شاخص‌های نابرابری اجتماعی در عصر غزنویان و سلجوقیان در اشعار سنایی.

۲. بررسی نابرابری اجتماعی در دوره غزنویان و سلجوقیان با توجه به آثار هنری این دوره.

### سؤالات پژوهش:

۱. نابرابری و قشربندی اجتماعی در دوره غزنویان و سلجوقیان چه بازتابی در اشعار سنایی یافته است؟

۲. هنر دوره غزنویان و سلجوقیان وضعیت قشربندی اجتماعی این دوره را چگونه منعکس ساخته است؟

### اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۴۶

دوره ۱۹

صفحه ۲۷۴ الی ۳۰۰

تاریخ ارسال مقاله: ۱۴۰۰/۰۱/۱۷

تاریخ داوری: ۱۴۰۰/۱۰/۱۱

تاریخ صدور پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۶/۰۱

### کلمات کلیدی

جامعه‌شناسی ادبیات، قشربندی، غزنویان و سلجوقیان، هنر بصری، سنایی.

### ارجاع به این مقاله

شربتی، علی، منصوریان، حسین. (۱۴۰۱). بازتاب قشربندی اجتماعی در عصر غزنویان و سلجوقیان (با تأکید بر اشعار سنایی غزنوی و هنرهای بصری دوران)، هنر اسلامی، ۱۹(۴۶).



[dor.net/dor/20.1001.1.\\*](http://dor.net/dor/20.1001.1.*)  
\*\*\*\*\* \*\*\*/



[dx.doi.org/10.22034/IAS](http://dx.doi.org/10.22034/IAS)  
\*\*\*\* \*\*\*/

## مقدمه

ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در هر جامعه‌ای به هم پیوسته است؛ و تغییر در هر یک از این ساختارها می‌تواند دیگر ابعاد نظام اجتماعی را نیز تحت تأثیر قرار دهد و زمینه تغییر را در آن‌ها ایجاد کند. برای فهم تحولات قشربندی اجتماعی باید تحولات سیاسی و اقتصادی ایجاد شده را بررسی کرد تا علت و ریشه‌های تحولات قشربندی اجتماعی را بهتر درک کرد. بررسی تحولات سیاسی و اقتصادی با قدرت و تحولات نیروها و اقشار اجتماعی به ما کمک می‌کند که وضعیت جامعه را بهتر درک کنیم. در جامعه‌شناسی، قشربندی اصطلاحی است برای توصیف نابرابری‌های اجتماعی که بر این اساس گروه‌های مختلف مردم را براساس مزایای اجتماعی چون قدرت، ثروت و احترام طبقه‌بندی می‌کند. در همه اجتماعات انسانی پدیده‌هایی چون طبقه، نابرابری اجتماعی، تفکیک اجتماعی و سلسله مراتب گروه‌ها تجمعات انسانی به چشم می‌خورد و نابرابری اجتماعی ناشی از نابرابری طبیعی افراد را بلا اشکال می‌دانند. با کمی تأمل در آثار سنایی، می‌توان چهره‌ی یک منتقد اجتماعی از او را در آثارش دید. درک اصلاح‌گرانه و نقادانه‌ی او از آسیب‌های اجتماعی سبب به وجود آمدن نگاه نو در ادبیات گردیده است. «سنایی در عصر خویش همان کاری را کرده است که بهار در عصر ما کرده است؛ یعنی حال هوای تازه‌ای را وارد یک ساختار سنتی کرده است. قصیده‌ی پارسی قبل از سنایی به لحاظ بسیاری از مسائل ساخت و صورت به اوج کمال خود رسیده بود و شاید بتوان گفت هیچ عنصر تازه‌ای به لحاظ ساخت و صورت دیگر وارد آن نمی‌توانست بشود؛ اما وارد کردن یک حال و هوای تازه به درون این نظام، کاری بود که بر دست سنایی با توفیق کامل انجام شد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۶۰).

شعرا از یک طرف مانند دیگر اعضای جامعه پرورش یافته جامعه زمان خود هستند، پس آن‌ها بازتاب‌دهنده مسائل اجتماعی و فرهنگی و... زمان خود هستند و از طرف دیگر، چون ادبیات هر ملتی از درون آن جامعه اقتباس می‌شود پس برای شناخت اجتماعی جامعه مورد مطالعه، بهترین منبع مراجعه به اشعار شاعران همان عصر است. سنایی شاعری است نگران دنیای پیرامون خود و سخت در ستیز با کاستی‌ها و ناروایی‌های اجتماعی و بیداد حکام و فرمانروایان؛ و همین نکته، عامل برتری شعر او نسبت به دیگر سروده‌های دارای مضمون سیاسی و اجتماعی در زبان فارسی شده است. وی از شاعرانی است که با اقشار مختلف جامعه خود سروکار داشته است و در قصاید خود با انتقاد از این قشرها، اوضاع اجتماعی زمان خود را به خوبی به خواننده منتقل می‌کند. دوران حکومت غزنویان به خصوص در زمان محمود غزنوی که مصادف بود با لشکرکشی به سرزمین‌های مختلف، باعث ایجاد روابط خاصی در جامعه شده بود. سخت‌گیری با مردم، سبب بروز رفتارهای پیچیده اجتماعی می‌شد و فاصله‌های طبقاتی را بیشتر می‌کرد. سنایی به علت نزدیکی به دربار این فاصله‌ها را از نزدیک حس کرده و در آثار خود به انعکاس این احوال و اعتراض از اوضاع بد اجتماعی پرداخته است. آثار ادبی همان‌گونه که بر جامعه پیرامونی خود تأثیر می‌گذارد، از فضای حاکم بر جامعه خود نیز تأثیر پذیرند؛ بدین ترتیب می‌توان گفت که این آثار از نگاه جامعه‌شناسی نیز قابل بررسی هستند. یکی از مفاهیمی که در حوزه جامعه‌شناسی کاربرد دارد، نابرابری اجتماعی است. نابرابری‌های اجتماعی از جمله مفاهیم مطروحه در حوزه دانش جامعه‌شناسی است که می‌توان بازتاب پیامدهای آن را در آثار ادبی بررسی کرد. برای تبیین قشربندی جامعه ایران عصر سنایی باید اوضاع و احوال اجتماعی مردم را بررسی کرد که با مطالعه اشعار می‌توان به ساختارها و روابط اجتماعی حاکم بر دوره‌ای که اثر ادبی در آن خلق شده است، دست یافت.

بررسی پیشینه پژوهش حاکی از این است که تاکنون تحقیق مستقلی با این عنوان به رشته تحریر درنیامده است. هدف کلی این مقاله، جست‌وجوی نابرابری‌های اجتماعی در اشعار سنایی و پژوهشی روشمند و مبتنی بر نظریه‌های جامعه‌شناختی در حیطه جامعه‌شناسی ادبیات است. اهداف جزئی این پژوهش بررسی علل و عوامل به‌وجودآورنده نابرابری اجتماعی در اشعار سنایی و بررسی پیامدهای نابرابری‌های اجتماعی در فضای جامعه شاعر نیز به‌قرار زیر است. پژوهش حاضر به روش توصیفی و تحلیلی و باتکیه بر داده‌های منابع کتابخانه‌ای به رشته تحریر درآمده است.

### ۱. قشربندی اجتماعی

قشربندی اجتماعی، نظامی است که افراد را برحسب میزان برخورداری‌شان از کیفیت‌های مطلوب رتبه‌بندی کرده و آن‌ها را در طبقات اجتماعی متناسب با وضعیتشان جای می‌دهد. این کیفیت‌های خوشایند را فرهنگ هر جامعه‌ای مشخص می‌کند (کوئن، ۱۳۷۷: ۱۷۸). در حقیقت قشربندی اجتماعی رده‌بندی گروه‌ها و افراد برحسب سهم آنان از دستاوردهای مطلوب و حائز ارزش اجتماعی است (ساروجانی، ۱۳۷۶: ۷۳۱).

قشربندی اجتماعی عبارت است از گروه‌بندی ترتیبی انسان‌ها بر پایه تفاوت‌ها. در وضعیت‌های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و... همه جوامع بین اعضای خود برحسب خصلت‌های مثل جنس، سن، نژاد، تفاوت قائل می‌شود. «قشربندی اجتماعی در رایج‌ترین برداشت، مفهومی جامعه‌شناختی است که اشاره به واقعیتی دارد که مطابق آن، هم افراد و هم گروه‌های متشکل از افراد، به‌عنوان عوامل تشکیل‌دهنده قشرها یا طبقات تمایز یافته بالا یا پایین پنداشته می‌شوند. فرایند تمایزگذاری بر اساس برخی ویژگی‌های صورت می‌گیرد» (لیپست، ۱۳۸۱: ۹).

ملوین قشربندی اجتماعی را این‌گونه تعریف می‌کند: «ملوین تأمین نیز قشربندی اجتماعی را توزیع افراد هر گروه اجتماعی یا جامعه بر روی یک مقیاس موقعیت می‌داند که مراتب این موقعیت‌ها بر چهار معیار مبتنی است که عبارت‌اند از: قدرت، مالکیت، ارزیابی اجتماعی و پاداش روانی» (تأمین، ۱۳۸۵: ۲۱). تعاریف گوناگونی درباره قشر ارائه شده است از جمله: «قشر مجموعه‌ای از افرادی است که از لحاظ نصیب‌های زندگی و سبک‌های زندگی با یکدیگر اشتراک دارند و ممکن است وقوفشان را به این اشتراک عملاً نشان ندهند» (آبر کرامبی، ۱۳۶۸: ۳۷۷).

همچنین می‌توان قشر را این‌گونه تعریف کرد: «دسته‌ای از افراد که در سلسله‌مراتب خصوصیات موقتی مثل درآمد، منزلت و شیوه زندگی مرتبه مشابهی را اشغال کنند» (خدابنده لو، ۱۳۷۲: ۴۲).

آرزوی دیرینه انسان‌ها این بوده و هست که در کنار هم با اتحاد و برابری زندگی کنند؛ اما این آرزوها هرگز جامه عمل نپوشیده است؛ زیرا در اکثر جوامع شاهد نابرابری‌های اجتماعی هستیم که این نابرابری در فطرت انسانی نبوده؛ بلکه نتیجه زندگی اجتماعی است. «نابرابری‌ها در تمامی انواع جامعه انسانی وجود دارد. حتی در ساده‌ترین فرهنگ‌ها که اختلاف در ثروت و دارایی عملاً موجود نیست، نابرابری میان افراد مرد و زن، پیر و جوان وجود دارد» (گیدنز، ۱۳۸۴: ۲۱۹).

تمام آثار ادبی در بطن جامعه به وجود می‌آید از جوامع متأثر است و بر تحولات جامعه تأثیر می‌گذارد. «محیط ادبی از تأثیر محیط اجتماعی برکنار نمی‌تواند باشد. افکار، عقاید، ذوق‌ها و اندیشه‌ها تابع احوال اجتماعی است. در نقد جامعه‌شناختی، تأثیری که ادبیات در جامعه دارد و نیز تأثیری که جامعه در آثار ادبی دارد، مورد مطالعه قرار می‌گیرد» (زرین کوب، ۱۳۶۱: ۴۱). از مهم‌ترین اصطلاحات جامعه‌شناسی می‌توان به واژه قشربندی اشاره کرد. تمامی جوامع انسانی برای ادامه زندگی خود به قشربندی اجتماعی و تفکیک رده‌های اجتماعی نیاز دارد. «قشربندی اجتماعی، به جز در بعضی جوامع کوچک و فاقد کتابت که در آنان مازاد تولید وجود ندارد و لذا نابرابری نیز اندک است، در اکثر جوامع جهان دیده شده است. در بعضی از جوامع، زمین منبع ثروت و نابرابری است؛ در بعضی دیگر مالکیت ابزار تولید و در برخی وضع فرد در سلسله مراتب اداری و قدرت مطرح است» (ساروجانی، ۱۳۷۶: ۷۹۲).

جامعه‌شناسان رده‌های اجتماعی را بر اساس اهمیتی که در جامعه دارند به گروه‌ها و طبقه‌های سیاسی، دینی و منزلتی جامعه تقسیم می‌کنند و از این منظر آن‌ها را مطالعه می‌کنند. «قشر و طبقه اجتماعی برای توصیف کسانی که کار می‌رود که عموماً از سوابق آموزشی و فرصت‌های شغلی و پایگاه اجتماعی هم‌سانی برخوردارند. هر طبقه اجتماعی در یک جامعه همراه است با درجه متفاوتی از دسترسی به منزلت و حیثیت اجتماعی و توانایی انتقال آن‌ها به فرزندان» (بیتس و پالگ، ۱۳۸۷: ۵۶۴).

## ۲. دیدگاه‌های نابرابری اجتماعی

بسیاری از متفکران اجتماعی، تاریخدانان، اندیشمندان سیاسی، جامعه‌شناسان و ... از گذشته تا به امروز، هر یک از دیدگاه خود به موضوع نابرابری در جوامع انسانی پرداخته‌اند. در یک تقسیم‌بندی کلی همه نظریه‌های نابرابری، قشربندی و طبقات اجتماعی را می‌توان در دو دسته جای داد: دیدگاه‌هایی که نابرابری و قشربندی را در جامعه ضروری، دارای کارکرد و یا دست‌کم گریزناپذیر می‌دانند. در دیدگاه دیگر نابرابری و طبقاتی‌شدن جامعه را عرضی می‌دانند و با آن برخورد انتقادی دارد و برخی نیز به نابودی آن اندیشیده‌اند. دیدگاه سومی هم با نام نظریات بینابینی و التقاطی مطرح است که به عقیده گرهارد لسنسکی نتیجه کاربرد روش علمی نوین در مطالعه مسئله کهنه نابرابری‌های اجتماعی است؛ اما دیدگاه‌های نوع سوم نیز نهایتاً به یکی از دو دسته پیشین - و بیشتر به دسته نخست - می‌پیوندند. در واقع لعابی تازه و تا حدی محکم برای نظریه‌های محافظه‌کارند (ادیبی، ۱۳۵۴: ۱۸۷).

به‌طور کلی آرا جامعه‌شناختی مربوط به قشربندی اجتماعی را می‌توان به سه دیدگاه کارکردگرا، تضادگرا و تلفیق‌گرا تقسیم نمود.

الف- دیدگاه کارکردگرایی: در این نگرش، نظام‌های اجتماعی و فرهنگی همچون کل واحدی در نظر گرفته می‌شوند که از شبکه‌ای از اجزای مختلف شکل یافته و این عناصر در جهت برقراری نظم تعادل اجتماعی که در نهایت به بقای نظام اجتماعی می‌انجامد با یکدیگر در ارتباط هستند. «در این نگرش، علت وجودی قشربندی اجتماعی در تمام جوامع، نیاز جوامع به تقسیم کار اجتماعی و اقتصادی عنوان می‌شود و از آنجاکه همه فعالیت‌های اجتماعی از ارزش یا اهمیت یکسانی در حفظ موجودیت سیستم برخوردار نیستند؛ بنابراین نابرابری‌های موجود میان اقشار و طبقات نیز از فونکسیون برخوردارند و برای حفظ سیستم ضروری هستند. براین اساس، در نگرش فونکسیونالیستی کلاسیک هر اقدام برای تغییر موقعیت و

نقش اقشار و طبقات و به عبارت دیگر، هر اقدام برای دگرگونی اجتماعی بنیادی، اقدامی جهت اختلال در کارکرد متعارف کل نظام تلقی شده و زیان بار ارزیابی می‌شود» (ملک، ۱۳۸۲: ۷۷).

ب- دیدگاه تضادگرایی: نظریه پردازان این دیدگاه برخلاف کارکردگرایان که نابرابری‌های اجتماعی را از دیدگاه کل جامعه به تحلیل می‌کشاند، این مسئله را از دیدگاه افراد در گروه‌ها در درون جامعه مورد تحلیل قرار می‌دهند. اینان معتقدند که نیازها و خواسته‌های فردی و گروهی باعث نابرابری‌های اجتماعی می‌شوند نه نیازهای جامعه. «تضاد گرایان برعکس فونکسیونالیست‌ها که بر فواید همگانی و مشترک ناشی از نابرابری‌های اجتماعی توجه می‌کنند بر تسلط گروه‌ها و افراد بر گروه‌های دیگر جامعه و استثمار آن‌ها توجه دارند. از آنجایی که منافع گروه‌ها باهم متفاوت است کشمکش و ستیز بین گروه‌های متخاصم امری اجتناب‌ناپذیر است» (ربانی و انصاری، ۱۳۸۵: ۳۴).

ج- دیدگاه تلفیق‌گرایان: گروهی از جامعه‌شناسان معتقدند هیچ‌کدام از دو رویکرد کارکردگرایی و تضادگرایی به تنهایی قادر به تبیین جامعه‌شناختی قشربندی نیستند. آن‌ها عقیده دارند هرکدام از این دو نظریه، بخشی از موضوع قشربندی اجتماعی را تبیین می‌کنند. جامعه‌شناسان در رویکرد سوم می‌کوشند با ترکیب برخی از جنبه‌های تفکر مارکسیستی و کارکردگرایی نظریه جدیدی را بنا نهند. نظر سنایی در قشربندی اجتماعی، بیانگر این نکته اساسی است که رویکرد وی به قشربندی اجتماعی، یک رویکرد کارکردگرایانه است. در بیان قشربندی اجتماعی، علاوه بر تشریح وظایف و کارکردهای هر قشر اجتماعی، قائل به این است که این وظایف و کارکردها مبتنی بر یک نظام اخلاقی باید باشد.

### ۳. اوضاع جامعه عصر غزنوی و سلجوقی

با سقوط سامانیان غزنویان اولین حکومت ترک بر ایران مسلط شدند که حکومت آن‌ها در دو دوره ادامه داشت: دوره اول بین سال‌های (۳۵۱ - ۴۵۳) و تا زمان شکست مسعود از سلجوقیان ادامه داشت دوره دوم از سال ۳۴۲ تا سال ۵۲۸ یعنی تا زمان خسرو شاه ادامه داشت، این دوره هم‌زمان با حکومت سلجوقیان بر ایران بود.

دوره اول، حکومت غزنویان به دست سبکتکین پایه‌گذاری شد. «پس از مرگ سبکتکین، میان بازماندگانش جنگ بر سر قدرت آغاز شد. سبکتکین از میان شش پسر خود، اسماعیل را به ولیعهدی برگزیده بود؛ اما این اسماعیل از لیاقت عاری بود و در گیرودار حکومت وی، امرا غزنوی به جان هم افتادند، محمود از این فرصت سود جست و در جنگی که در میان آن‌ها گرفت اسماعیل را شکست داد» (کاسب، ۱۳۶۸: ۲۷۵) و خود به حکومت رسید. در دوران حکومت وی قدرت غزنویان

به اوج رسید. محمود در سال ۴۲۱ه.ق وفات یافت و محمد به‌جای پدر بر تخت سلطنت نشست. این خبر به مسعود که در آن موقع در اصفهان بود رسید، مسعود عازم خراسان شد؛ سران سپاه غزنوی و محمد را اسیر کرد و خود به حکومت رسید. مسعود در سال ۴۳۱ه.ق نزدیک دندانقان مرو از سلجوقیان شکست خورد و به جانب غزنین عقب نشست. «سرانجام راه هندوستان پیش گرفت و بنه و ائقال و خزاین و کسان و بستگان را از غزنین بیرون برد و فرزند خود، امیرموجود را امارت بلخ داد و با خواجه احمدبن محمدبن عبدالصمد وزیر بدان سوی فرستاد. بعد از حرکت از غزنین هنگامی که مسعود و سپاهیان به نزدیک رباط ماریکله رسیدن؛ غلامان و لشکریان بر خزاین سلطان زدند و آن را غارت کردند و امیرمحمد را که همراه سلطان آورده بودند به امارت برداشتند و مسعود را که در رباط ماریکله، حصارى شد اسیر کردند و به قلعه کسرى بردند و در تاریخ یازدهم جمادى اولی ۴۳۲ه.ق بکشتند» (صفا، ۱۳۶۶: ۴/۲).

دوره دوم: دوره دوم حکومت غزنویان با روی کار آمدن امیر موجود شروع شد و از لحاظ مؤثر بودن در سرنوشت سیاسی ایران اهمیت چندانی ندارد؛ زیرا که در این دوره، آنان در حاشیه دولت سلجوقی می‌زیستند. سلجوقیان در سده‌های پنجم تا ششم هجری قمری، بر بخش‌های پهناوری از آسیای غربی و آسیای صغیر نظیر ایران، روم، افغان، شام، ارمن، گستره‌های عرب و ترک و دیگر نقاط وسیع فرمان می‌راندند. مؤسس این سلسله طغرل بیک نام داشت که خود از نوادگان سلجوق بود و با شکست سلطان مسعود غزنوی، در نیشابور بر تخت نشست. سلطنت سلجوقیان دو دوره متمایز داشت، یکی دوره اقتدار که عصر سه پادشاه نخستین آنان یعنی طغرل، آلبارسلان و ملک‌شاه را شامل است و دیگر دوره ضعف و انحطاط که پس از مرگ ملک‌شاه آغاز می‌گردد. سلطنت سلاجقه بزرگ که پایگاهشان خراسان بود تا سال ۵۵۲ه.ق برقرار بود؛ و بعدها در نتیجه بروز اختلافات بر سر جانشینی میان شاهزادگان، اقتدار مرکزی از میان می‌رود؛ در نتیجه سلطنت آنان به چند قسمت تجزیه و تقسیم شد. بدین ترتیب سلجوقیان سوریه تا اوایل قرن ششم و سلجوقیان عراق و کرمان و کردستان تا اواخر سده ششم و سلجوقیان آسیای کوچک تا اواخر سده هفتم در قلمرو خود حکمرانی داشتند. در زمان سلطان ملک‌شاه سلجوقی این قلمرو به اوج اقتدار رسید. این محدوده از شرق تا ماوراءالنهر و از غرب تا دریای مدیترانه امتداد یافت. واپسین شاه این سلسله از سلجوقیان عراق عجم و طغرل سوم نام دارد. سلجوقیان زبان فارسی را زبان رسمی و درباری قرار دادند و وزیران این دوره به‌ویژه عمادالملک کندی و خواجه نظام‌الملک توسی خدمات مهمی به این زبان و عمران و آبادانی شهرها و گسترش فنون و دانش‌ها نمودند.

ایران در قرن پنجم و ششم هجری قمری بر اثر حملات بیگانگان ترک و عرب، تحت تسلط این افراد قرار گرفت. همین امر باعث به‌وجود آمدن تغییرات فراوان شده بود. دوره تسلط بیگانگان بر ایران، دوره‌ای است که از آن به‌عنوان دوره غارت، نابسامانی، ناامنی، هرج و مرج و کم‌رنگ شدن ارزش‌های ملی دینی یاد می‌شود. ترکان با اقدامات خود باعث شدند تا نظم و ترتیبی که در دوره‌های قبل به‌خصوص دوره سامانیان در امور دیده می‌شد از بین برود و تغییرات زیادی در اوضاع اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایران به وجود بیاید. امرا و سلاطینی که در این دوران بر ایران حکومت داشتند، غالباً افرادی فاسد، بی‌رحم، خوشگذران، متعدی به مال و ناموس مردم، بی‌توجه به مشکلات مسائل جامعه و تنها به دنبال منافع شخصی بودند و با مردم مانند برده رفتار می‌کردند. همین امر به همراه ترویج فساد و تباهی و تعصبات مذهبی و عدم ثبات سیاسی و دست‌به‌دست شدن حکومت مرکزی و تزلزل ارزش‌ها و مقررات و نظامات اجتماعی و گسیختگی شیرازه امور به دست

غلامان ترک و بیگانگان، موجب دگرگونی‌هایی در اصول، عقاید و جهان‌بینی ایرانیان گردید که مهم‌ترین آن‌ها کمرنگ‌شدن حس ملیت‌گرایی و رواج بدبینی و نومیدی در بین مردم بود.

به‌طور مجمل، می‌توان اوضاع جامعه ایرانی در قرن پنجم و ششم را این‌گونه توصیف کرد. در قرن پنجم هجری سنت حکومت ایرانی در مشرق عالم اسلامی تفوق داشت. در این سنت، اندیشه توده‌های خاور نزدیک مبنی بر حق الهی بودن سلطنت با اندیشه اسلامی درهم آمیخته بود. از لحاظ کشوری می‌توان نفوذ ادب در تعلیم و تربیت و تأثیر طبقه دبیر را متذکر شد که برای برآمدن از عهده پیچیدگی روبه‌رشد امور دولتی از فنون دیوان سامانی استفاده می‌کردند. از لحاظ لشکری، خلافت عباسی در آغاز متکی بر نخبه‌انان خراسانی بود و پس از قرن سوم هجری، بر عهده سپاه مزدوران و غلامانی بود که هیچ‌گونه علائق قومی و میهنی با دیگر رعایای خلافت نداشتند. از لحاظ اجتماعی، یک نوع شکاف و دو دستگی سختی در مملکت بروز کرد و جامعه دچار تضاد طبقاتی عجیبی شد به‌طوری‌که بسیاری از مردم حتی از داشتن امکانات اولیه زندگی محروم بودند و از سویی دیگر، اعیان و اشراف هر روز بر تجملات زندگی خود می‌افزودند.

#### ۴. طبقات اجتماعی در اشعار سنایی و هنرهای بصری این دوره

موربش در تعریف طبقه اجتماعی می‌نویسد که از پیوند طبقه اجتماعی قشرهای کمابیش مشابه نام می‌گیرد. از طبقه اجتماعی «جامعه، واحد بزرگ‌تری به وجود می‌آید که نسبتاً پایداری است که اعضای آن در تولید و بهره‌وری از ثروت اجتماعی، پایگاهی تقریباً یکسان دارند. به عبارت دیگر، طبقه عبارت است از مسئله قدرت یا امکان بالقوه فرد از لحاظ تولید یا به دست آوردن کالاها، یعنی قدرت فرد از لحاظ اقتصادی، مسکن، بهداشت، مراقبت‌های پزشکی تغذیه، تعلیم و تربیت و...» (ایورموریش، ۱۳۷۳: ۱۲۹).

به‌طور کلی، طبقه به دو صورت تعریف شده است: ۱- گروهی، طبقه را در مقابل کاست، گروه‌های منزلت، صنف و... آورده و آن را ویژه جامعه صنعتی می‌دانند. ۲- گروهی که تفاوت را در میزان درآمد افراد می‌دانند و معتقدند جامعه، نه طبقه است: دارنده وسایل تولید، فاقد وسیله تولید، دارنده وسایل تولید محدود نه چنان که توانایی به کارگماردن افراد را داشته باشد. مهم‌ترین عواملی که برای تعیین طبقات اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرند عبارت‌اند از: وسعت، فرهنگ مشترک، ثبات، مرز و مانع، وجود اختلاف، امید به زندگی، تحصیلات، شغل، رفتار سیاسی، وابستگی‌های مذهبی، مشارکت اجتماعی» (صانعی، ۱۳۷۰: ۲۰۲).

یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ ایران پس از ورود اسلام، قرون پنجم و ششم ه.ق و پس از آن است؛ چراکه در این دوره ایران، مورد هجوم بیگانگان ترک قرار گرفت. دوره تسلط ترکان بر ایران، دوران ناامنی و هرج و مرج بود و این ناامنی و چپاول باعث شد تا نظم و ترتیبی که در دوره‌های قبل به‌ویژه در دوره ساسانیان در امور دیده می‌شد، از بین برود و تغییرات زیادی در اوضاع اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... در ایران به‌خصوص طبقات و اقشار اجتماعی به وجود آید. به‌طور کلی طبقات

اجتماعی در ایران: سلطان با خدم و حشم، وزیر با دیوان سالاران، روحانیون، فرماندهان لشکر همراه با سپاهیان، قشر میانه‌حال و اقشار فرودست بودند. سلطان به طور رسمی در رأس هرم قدرت قرار داشت. سپس ملک‌ها (حکمرانان ولایات) قرار داشتند و پس از آن نوابان، مقطعان، متصرفان گماشتگان قرار داشتند و در قاعدهٔ هرم نیز تودهٔ مردم قرار داشتند. در واقع می‌توان گفت ساختار اجتماعی ایران در دورهٔ غزنویان، این‌گونه بود که مردم از سه طبقه بودند:

امرا، اعیان و اشراف که متصدی مشاغل مهم مانند وزارت، حکومت و ریاست سپاه بودند. حق معاشرت با پادشاه و ورود به دربار را داشتند و در شوراها، کشوری، در جنگ یا انتخاب پادشاه، حق شرکت داشتند. این اعیان و اشراف، مهم‌ترین امور حکومتی را در اختیار داشتند و در واقع مثل تمام ادوار، طبقهٔ حاکم در رفاه و آسایش بودند. طبقهٔ غیر حاکم که توده مردم را تشکیل می‌داد و بیشتر آنان روستاییان بودند، در فقر و بدبختی به سر می‌بردند؛ و وظیفهٔ آنان اطاعت مطلق از خودکامگان و وابستگان آنان بوده است. هر جا که ارادهٔ خودکامگان تعلق می‌گرفته است، اقشار پایین‌دست را به اجبار به مزدوری می‌گرفتند و آنان را به جنگ می‌فرستادند و محصولاتشان را پایمال می‌کردند و مالیات‌های سنگین بر دوش آنان می‌انداختند. راوندی در کتاب *راحه‌الصدور و آیه‌السرور*، دربارهٔ وضع اجتماعی چگونگی زندگانی تودهٔ مردم، چنین نوشته است. «خرابی این جهان از آن خاست که عوانان غمازان و بددینان ظالم، زبان در ائمه دین دراز کردند و ایشان را متهم نمودند و تعصب و حسد در میان ائمه ظاهر شد. عوانان بددین جمله رافضی یا اشعری در لشکر سلطان افتادند. ظلم را توفیر برنهادند و خون و مال مسلمانان را به نا واجب ریختن و ستن منفعت خواندند و بدین بهانه، ملک با دست گرفتند و قلم ظلم در مدارس و مساجد برکشیدند و آب علما ببردند. سرهنگان نامسلمان کی به فتوای قرآن، خون ایشان مباح است، بر سر مسلمانان داشتند تا بی‌رحم به زخم چوب از مسلمانان زر می‌ستدند؛ بهانه‌ها و مصادرات و تقریر فاش شد و در هر شهری، بهانه‌گیری بود که مسلمانان را رنج می‌نمود و خون و مال مسلمانان می‌برد که این منفعت دیوان است و خرابات و خمر خانه‌ها بنا کردند و به فاش، لواط و زنا و منهی شرع را تمکین دادند و بر هر چیزی ضمانتی نهادند و قرار مالی بدادند که این توفیر پادشاه است و آب علما ببردند. هر کس هر که از لباس تقوی برهنه شود، هیچ از دنیا بپوشد و هر سرهنگی ده جا قوادخانه نهاده است. در هر شهری از شهرهای عراق، زنان نشانده، آن خوردند که در شهر حرام و آن کنند که بیرون از دین اسلام بود. پلید زبان باشند و به هر سخنی دشنامی بدهند؛ اول سخن دشنام و دوم چماق و سوم زر بده هر سه به نا واجب. کدام فساد از این برتر است که دبیری رافضی یا اشعری چندانکه باشند، دبیران بددین از این دو مذهب باشند، قلم در املاک مسلمانان کشند و می‌نویسند به نا واجب که صد دینار از ده فلان و پنجاه دینار قصابان و صد بقالان پانصد بزازان و چندین فلان و چندین فلان بدهد و این خطاها دبیران به دست سرهنگان می‌دهند که به زخم چوب بستان» (راوندی، ۱۳۴۰: ۳۲-۳۱).

مهم‌ترین عامل ایجاد قشربندی بی‌عدالتی است. بی‌عدالتی باعث می‌شود تا قشربندی اجتماعی به وجود بیاید و هر روز فاصله مادی بین اقشار مختلف جامعه، بیشتر و بیشتر شود سنایی، رواج تضاد طبقاتی موجود در جامعه را این‌گونه بیان می‌کند:

یکی بین آرمیده در غنا غرق یکی پویان و سرگشته زافلاس (سنایی، ۱۳۶۲: ۳۰۵).

سنایی جزء نخستین شاعرانی است که به صورت گسترده و مفصل برای نخستین بار به نقد اصناف اجتماعی پرداخته است. هر چند وی در ضمن چند قصیده به نقدهای کلی از تمامی اقشار جامعه می‌پردازد؛ اما وی در جای‌جای دیوان به نقدی



تفکیک شده از اصناف اجتماعی می‌پردازد و هر صنف و گروه اجتماعی را به صورت جداگانه نقد می‌کند. «به‌طور کلی حکیم سنایی دو گونه نقد اجتماعی را هم زمان پیش می‌برد: نقد عام و فراگیر اصناف اجتماعی و نقد خاص و موردی آن‌ها» (محبتی، ۱۳۸۸: ۱/ ۶۳۹). از جمله نقدهای حکیم سنایی می‌توان به قصیده زیر اشاره نمود که در آن طی آن قشرهای اجتماعی را یک‌جا به باد انتقاد گرفته است: ای مسلمانان خالقی حال دیگر کرده‌اند از سر بی‌حرمتی معروف منکر کرده‌اند (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۴۸). ارزش اصلی کار سنایی در این است که برای نخستین بار طبقات جامعه را به‌طور دقیق نقد می‌کند و در این نقد و داوری خود به تمام مسائل درون هر قشر اعم از مسائل دینی، اخلاقی و اجتماعی می‌پردازد. حکیم سنایی به نقد اکثر اقشار جامعه، اعم از پادشاهان، صوفیان و شاعران و... به‌طور خاص می‌پردازد.

#### ۴.۱. قشر دربار

نهاد حکومت، نهادی است که هدفش حفظ نظم، اجرای عدالت و حفظ جامعه در قبال بیگانگان و آماده‌کردن زمینه برای استفاده مشروع از قدرت به‌منظور استقرار نظام اجتماعی و قراردادن این وظیفه به عهده سازمان خاصی به نام دولت است. حکومت گروهی مشخص از مردم، کارمندان اداری است که وظیفه اداره کردن کارهای دولت‌ها را در دوره‌ای که به آن‌ها اختصاص دارد بر عهده دارند. با این اوصاف می‌توان گفت که حکومت‌ها ابزاری هستند که قدرت دولت از طریق آن‌ها به کار بسته می‌شود. نهاد اداری غزنویان و سلجوقیان برگرفته از سازمان اداری سامانیان بود و صاحب‌منصبان همانند سامانیان توسط دو نهاد دربار و دیوان اجرا می‌شد. سازمان سیاسی و مملکتی در شرق و همه مقامات اداری آن در اساس به دودسته بزرگ تقسیم می‌شده یکی درگاه یا دربار و دیگری دیوان یا دفتر (انصاف پور، ۲۵۳۶: ۲۹۵)

سیستم اداری غزنویان و سلجوقیان عیناً برگرفته از سازمان اداری سامانیان بود که کارهای اداری توسط دربار و دیوان اجرا می‌شد. از عمده‌ترین مضامین شعری سنایی که در اشعار خود به آن‌ها پرداخته است، صاحبان قدرت‌اند که شامل شاهان وزیران و قاضیان است. مهم‌ترین عامل مشروعیت سیاسی در ایران اعتقاد به ظل الهی پادشاهان است. سنایی هم با پیروی از این عقیده پادشاهان را تأییدشده الهی می‌داند و مردم را تشویق به اطاعت از او می‌کند؛ چراکه او پاسبان و نگهبان جان مردم است و کسی که این نگهبان را نداشته باشد معدوم می‌شمارد:

هیبتش ار نیستی شحنه وجود ترا      جان ز عدم جویدی نام و نشان ترا      (سنایی، ۱۳۶۲: ۲۵)

در مقابل عده‌ای با سوءاستفاده از عقیده ظل الهی با تملق و چاپلوسی باعث غرور پادشاهان می‌شدند و در برابر بی‌عدالتی و ظلم و اشتباه پادشاه سکوت می‌کردند که سنایی هم از این اشتباه به‌دور نبود؛ اما با تغییراتی که در روح سنایی ایجاد می‌شود به زشتی کار خود پی می‌برد و درصدد اصلاح برمی‌آید و در این مرحله، پادشاهان را پند و اندرز می‌دهد و یا مورد نقد و نکوهش قرار می‌دهد.

#### ۴.۲. پادشاه

در حکومت‌های سلطنتی، شخص اول مملکت و قدرت مطلقه، پادشاه است. وی در رأس ساختار طبقاتی قرار داشت و از او سلسله‌مراتب در هرم پادشاهی به سمت قاعده جریان می‌یافت. شاهان غزنوی و سلجوقی اولین مرتبه قدرت سیاسی و جایگاه اجتماعی را در ساختار حکومتی دارا بودند و در رأس همه تشکیلات حکومتی قرار داشتند که وقتی کسی به پادشاهی می‌رسید به نامش خطبه می‌خواندند و سکه ضرب می‌کردند.

کردند همه خلق همه خطبه شاهی چون خیل خرابات بر آن شاه خرابات (سنایی، ۷۴:۱۳۶۲)

حکیم سنایی در اشعار خود در مورد پادشاهان سه نوع شعر گفته است؛ در دسته اول به مدح پادشاهان پرداخته که از این میان، چهار پادشاه (سلطان مسعود بن ابراهیم، بهرام‌شاه بن مسعود، سنجر بن ملک‌شاه و محمد تکین) را با ویژگی‌های ماندگار و بخشاینده بودن در اشعارش یاد می‌کند. ویژگی مورد نظر سنایی در اشعارش از پادشاه صفاتی چون دادگری و ستم‌پذیری رسیدگی و نظارت بر ارکان دولت بخشندگی و جوانمردی است. او بیش از همه به بهرام‌شاه غزنوی توجه کرده، و در ۲۴ قصیده به ستایش او پرداخته است. بهرام‌شاه صاحب حشمت و حامی ادبا بود و با شاعران و نویسندگانی مانند: سید حسن غزنوی، سنایی، مسعود سعد و نصر الهی منشی مصاحبت داشته است. در شعری دیگر او را حافظ جان و مال مردم معرفی می‌کند:

سلطان بهرام‌شاه آنکه به تأیید حق هست به حق پاسبان خانه و خان تو را (سنایی، ۲۵:۱۳۶۲)

آن‌گونه که از کتب تاریخی و مقدمه دیوان سنایی برمی‌آید، بهرام‌شاه پادشاهی کشورگشا نیست؛ بلکه فردی است که در جنگ‌ها می‌گریزد و به جای کشتن دشمنان، برادرکشی می‌کند. اما سنایی در قصاید مدحی در ابیاتی اغراق‌آمیز از او به شجاعت یاد می‌کند:

بر سایه پیکانش برد سجده ز بس عز شیر سیه و پیل سفید، از صف پیکار

در هنرهای این دوره نیز غالباً شاه، محور موضوعی قرار دارد. تصویر شماره ۱ پیکره شاه ایرانی مربوط به دوره سلجوقی است که از ساروج ساخته شده است.



تصویر ۱: تصویر شاه سلجوقی، از جنس ساروج، منبع: (موسوی‌لر، نماز علیزاده: ۱۳۹۱)

دسته دوم اشعار سنایی که پادشاهان را مورد خطاب قرار می‌دهد که سنایی خودش را از دستگاه حکومت جدا نمی‌داند پادشاهان را پند و اندرز می‌دهد و آن‌ها را به رعایت عدالت، مهربانی با مردم، خردگرایی و عدم تعدی به حقوق رعیت دعوت می‌کند:

رونق جان ز عدل شاه بود	ملک بی عدل برگ کاه بود	(سنایی، ۵۷۴:۱۳۶۸)
شاه با رفت آشنا باشد	متهور چه پادشاه باشد	(سنایی، ۵۰۸:۱۳۶۸)
شاه شهری که بی‌خرد باشد	نیک لشکر به نرخ بد باشد	(سنایی، ۱۳۶۸:۵۷۸)
از رعیت شهی که مایه ربود	بن دیوار کند و بام اندود	(سنایی، ۵۷۳:۱۳۶۸)

دسته سوم اشعاری است انتقادی که نسبت به همه اقشار جامعه از جمله پادشاهان ابراز می‌دارد. با نظام حاکم به ستیز می‌پردازد و از پادشاه دوری می‌جوید:

شاهان درگه حق، بوذر شناس و سلمان  
موسی کله بدوزد آن جا که او برد سر  
بیزار شو زشاهی کو تخت دارد و گاه  
یوسف رسن بسوزد آن جا که او کند چه (سنایی، ۵۹۵:۱۳۶۲)

در ادبیات ملت‌ها، پادشاهان جایگاه ویژه‌ای دارند؛ به‌خصوص که در فرهنگ ملت‌های اسلامی جایگاه ظل الهی دارند «خلافت حق است و از خود او اینجاست که سلطان، ظل‌الله باشد، زیرا که سایه هر چیز خلیفه آن چیز باشد» (نجم رازی، ۱۳۸۵: ۲۱۸)؛ به همین سبب انتقاد از پادشاهان کار آسانی نیست اما شاعران به‌خاطر کنایه و پوشیده‌گویی‌های خود استبداد حاکمان و پادشاهان زمان خود را به‌راحتی به‌تصویر می‌کشیدند زیرا باوجود استبداد شدید شاهان کسی نمی‌توانست شاه را مستقیم زیر سؤال ببرد. در این دوره، پادشاهی و حکومت‌داری براساس استحقاق نبود و هر کس زور و زر بیشتری داشت به پادشاهی می‌رسید. غلامان بی‌مایه به صدر می‌رسید و صدرها در دست افراد بخیل و ظلم می‌افتاد.

در معنی در بن دریای عزلت جای ساخت  
صدرها از عالمان و منصفان یکسر تهی است  
وز پی دعوی بروی آب‌ها آخال ماند  
صدر در دست بخیل و ظالم و بطلال ماند (سنایی، ۱۴۷:۱۳۶۲)

از این مشتی ریاست‌جوی رعنا هیچ نگشاید  
به صاحب دولتی پیوند اگر نامی همی جویی  
مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین ز بو دردا  
که از یک چاکری عیسی چنان معروف شد یلدا (سنایی، ۵۵:۱۳۶۲)

پادشاهان در آغاز، صمیمانه و دوستانه است؛ ولی هنگام اندرز غیرمستقیم به نکوهش آنان می‌پردازد.  
درین کوپاره چون گردی بر آخور چون خر عیسی  
تو ای سلطان که سلطان است خشم و آرزو بر تو  
به‌سوی عالم جان شو که چون عیسی همه جانی  
سوی سلطان سلطانان نداری اسم سلطانی (سنایی، ۶۸۰:۱۳۶۲)

در این دوره، پادشاهان به فکر مردم عادی و سامان بخشیدن به زندگی مادی‌شان نبودند. از قدرتشان در جهت ظلم استفاده می‌کردند درگاه خویش را بر دادخواهان ضعیف که پشتیبان نداشتند، مانند سد سکندر کرده بودند. بیدادگری آن‌ها باعث رنج زنان بیوه شده بود. آن‌ها به خاطر طمع فراوان، شریعت را کنار می‌گذاشتند و مال یتیمان را تصرف می‌کردند «امرا و سلاطینی که در این عهد بر مردم حکومت داشتند غالباً مردمی فاسد بودند اگرچه بیشتر آنان جنگجو و فاتح بوده‌اند لیکن با این مزیت نقایص اخلاقی بسیاری داشتند و معمولاً مردمی بی‌رحم، شراب‌خواره، عیاش، بی‌حفاظی سفاک و متعددی به جان و مال مردم بودند و این امری طبیعی است؛ زیرا اینان بیگانگی بودند که بر سرزمین ایران تسلط یافته سعی می‌کردند مغلوب شدگان را چنان که باید بدوشند و آنان را به نظر برده و بنده و مردمی مخدول و منکوب بنگرند و هرگونه عملی را در مورد مغلوبین شایسته بدانند» (صفا، ۱۳۸۷: ۲ / ۱۲۸).

از برای حرص سیم و طمع در مال ضعیف      حاکمان حکم شریعت را مبرتر کرده‌اند  
پادشاهان قوی بر دادخواهان ضعیف      مرکز درگاه را سد سکندر کرده‌اند (سنایی، ۱۴۸: ۱۳۶۲)  
پادشاهان تنها به فکر تجمل‌گرایی بودند و به جسم و تن خویش بیشتر از روح و جان خودشان اهمیت می‌دادند و به فکر زیباسازی درون و باطن خویش نبودند.

چو تن جان را مزین کن به علم دین که زشت آید      درون سو شاه عریان و برون سو کوشک دردیبا  
بطاعت جامه نو کن ز بهر آن جهان ور نه      چو مرگ این جامه بستاند تو عریان مانی و رسوا (سنایی، ۵۶: ۱۳۶۲)  
مسائل فحشا و به غلامی بردن پسران و... از امور مبتلا به جامعه ایرانی بوده است و شاهان در رأس این‌گونه فسادها و بی‌بندوباری بوده‌اند. تمایل به شهوت در وجود پادشاهان و امرا باعث شده بود آنان به غلام بارگی و عیاشی روی بیاورند و از قدرت سپاهی و مالی خود در جهت ظلم و فساد استفاده کنند.

پادشاه را زپی شهوت و آز      رخ به سیمین برو سیمین صنمست  
امرا را ز پی ظلم و فساد      دل بزور و زر و خیل و حشم است (سنایی، ۸۲: ۱۳۶۲)

#### ۴.۳. وزیران

پس از سلطان، وزیر بالاترین قدرت اجرایی و شخصیت حکومتی بود. ریاست کل دواوین، ریاست تشکیلات امور مالی و مهم‌ترین مقام تشکیلات کشوری از آن وزیر بود. وی از سوی پادشاه انتخاب می‌شد و نایب شاه در امور اداره حکومت به شمار می‌رفت. وزارت که از ارکان مهم اداره کشور است در عصر سنایی نیز در رأس تشکیلات حکومتی بود و بالارین القاب همچون خواجه بزرگ یا اکفالكفات از آن وزرا بوده است. از آنجاکه در آموزه‌های فرهنگ ایرانی، رایزنی جایگاهی ویژه داشته، وزیران همواره در نظام حکومتی ایران جایگاهی بزرگ داشتند؛ شاید بتوان گفت که تاکنون هیچ ملت و فرهنگی نتوانسته است همچون ایران این همه وزیر بزرگ و کاردان، پرورش دهد. بزرگمهر، خاندان برمک، صاحب بن عباد، حسنک وزیر، خواجه نظام‌الدین طوسی، جوینی‌ها، خواجه نصیرالدین طوسی از نامداران عرصه وزارت هستند؛ وزیرانی که بی‌حضور آنان نه امپراتوری‌های بزرگ باستانی ایران، به گردش درمی‌آمد و نه عباسیان و ترکان و مغولان را یارای آن بود که مملکت وسیع خود را با آن همه تنوع نژادی و فرهنگی، اداره کنند. سنایی در مورد وزیران دو دیدگاه دارد: یا به مدح وزرا می‌پردازد یا به نقد و نکوهش. وزیران در راهنمایی و ارشاد پادشاهان نقش به‌سزایی داشتند حکیم سنایی نیز از مشورت و رایزنی شاه با وزیر سخن می‌گوید:

- لیک بهر مشورت را با ملک بهتر وزیر  
وز برای مصلحت را با علی بهتر عمر  
رشته تا یکتاست آن را زور زالی بگسلد؛  
چون دو تا شد عاجز آید از گسستن زال زر (سنایی، ۱۳۶۲:۲۶۴)
- همچنین حکیم در آغاز مدح دو تن از وزرای دوران خود آن‌ها را به عقل تشبیه نموده است که این بیانگر جایگاه والای وزیران روزگار وی است:
- ای چو عقل از کلّ موجودات فرد  
وی جوان از تو سپهر سال خورد (سنایی، ۱۳۶۲:۱۲۲)
- عقل چو دستور شد در پیش سلطان بدن  
کی بنا واجب رود فرمان جان در ملک تن (سنایی، ۱۳۶۲:۴۷۴)
- سنایی سه تن از وزرای عصر خود را ستوده است. در تمام مواردی که حکیم به طور خاص به ذکر حال وزرای دوران خود پرداخته است با صفات پسندیده از آن‌ها یاد کرده است؛ اما در قصایدی که به طور عام به نقد تمام اقشار جامعه می‌پردازد؛ مانند انتقاد از اقشار دیگر، به خصوصیات منفی این قشر مانند؛ ثروت‌اندوزی، خوردن مال حرام، لاف‌زدن اشاره می‌کند:
- خواجهگان دولت از محصول مال خشک ریش  
طوق اسب و حلقه معلوم استر کرده‌اند  
بر سریر سروری از خوردن مال حرام شخص خود  
فر بی و دین خویش الغر کرده‌اند (سنایی، ۱۳۶۲:۱۴۹)
- به سبزه عشوه و غفلت نهاد خود مکن فربه  
که فربه فرث و دم گردد ز پختن یا ز بریانی (سنایی، ۱۳۶۲:۶۸۱)
- در نهایت برای ارشاد و راهنمایی وزیران از آن‌ها می‌خواهد که مانند حضرت یوسف زندگی کنند:
- اگر خواهی که چون یوسف به دست آری دوعالم را  
در این تاریکی زندان چو یوسف باش زندانی (سنایی، ۱۳۶۲:۶۸۱)
- سنایی برای تبیین مقام و منزلت و ارزش وزیر، در یکی از سروده‌هایش می‌گوید وجود وزیر برای پادشاه به‌مثابه روح برای بدن انسان است و خداوند اگر بخواهد حکمتی را برای انسان بنمایاند وزیری باتدبیر را بر آن‌ها حاکم می‌کند؛ باین حال توصیه می‌کند که اگر وزیر از راه مصلحت منحرف شود پادشاه باید از وی پرهیز کند؛ چراکه خطای وزیر به نام پادشاه ثبت خواهد شد:
- پادشاه دانشی، باشد وزیرت جود از آنک  
پیکر بی‌روح باشد، پادشاه بی وزیر (سنایی، ۱۳۶۲:۲۹۴)
- پیشکار ملوک بی‌تدبیر  
جغد باشد میان خلق خفیر (سنایی، ۱۳۶۸:۵۷۹)



تصویر ۲: درباریان سلجوقی، بر بشقاب مینایی، قرن پنجم هجری قمری. منبع: (موسوی‌لر، نماز علیزاده: ۱۳۹۱)

#### ۴،۴. قاضی

قضات، رابط میان نهاد سیاسی و مذهبی و همچنین میان سلطان و مردم بودند و می‌بایست از درجه علمی و دینی بالایی برخوردار می‌بودند قاضی کسی است که میان مردم حکومت کند و در مورد اختلاف و نزاع، فصل خصومت نماید. قاضی باید احکام شرع را در جامعه جاری نماید و نیز در موارد مختلف، حکم و فتوا صادر کند که گاه این حکم‌ها عادلانه است و گاه ناعادلانه است. فردی که مأمور اجرای قوانین قضائی و دارای ویژگی‌های دین‌داری، شجاعت، عادل و... بود.

مرا باید خراباتی شناسد خطیب و قاضی‌ام گو هیچ مشناس (سنایی، ۱۳۶۲:۳۰۶)

این طبقه نیز چون در جامعه نسبت به سایر طبقات مردم از علوم و دانش‌های مذهبی و ادبی برخوردار بودند جایگاه ویژه‌ای داشتند.

قاضی‌القضات غزنین عبدالودود آنک مر علم و جود را جز از او پیشکار نیست (سنایی، ۱۳۶۲:۹۱)

سنایی شایستگی و استحقاق قاضی را در امر قضاوت چنین بیان می‌کند:

از لقب مفتی نگردد بی تعلّم هیچ‌کس علم باید تا کند درد حماقت را دوا

صد علی در کوی ما بیش است با زیب و جمال لیک یکتن را نخواند هیچ عاقل مرتضی (سنایی، ۱۳۶۲:۲۱)

قاضیان به دلیل جایگاهی که در میان مردم دارند باید دارای صفات برجسته انسانی باشند؛ زیرا علاوه بر منصب قضاوت پیشوای مذهبی و صاحب فتوا بوده‌اند. سنایی در اثنای مدح قاضیان به ویژگی‌های خوب قاضی هم اشاره می‌کند و به این طریق به نقد قضاتی می‌پردازد که فاقد این اصول هستند:

علم و اصل و عدل و تقوی باید اندر شغل حکم ور نه شوخی را به عالم نیست حد و منتها (سنایی، ۱۳۶۲:۲۱)

#### ۴،۵. شاعران

هرچند که ذبیح‌الله صفا معتقد است: «شعرای این عهد در شمار طبقات مهم و مورد احترام بوده‌اند. غالب سلاطین و امرا زمان به مجالست با شاعران میلی وافر داشتند و آنان را در سفر و حضر همراه می‌بردند و یا در مجالس بار با ایشان سخن در می‌پیوستند و مزاح می‌کردند» (صفا، ۱۳۶۸: ۳۴۴) اما رفتار پادشاهان و دیگر درباریان و بزرگان با شاعران از قرن پنجم تا ششم یکسان نبوده است. در نیمه نخست قرن پنجم، غزنویان به‌ویژه سلطان محمود به پیروی از سامانیان، درباری مملو

از شاعران بزرگ و کوچک ترتیب داده بودند که هر یک علاوه بر آنکه مقرری دریافت می‌کرد از صله‌های گران پادشاه و امیران و وزیران بهره‌مند می‌شدند و برخی از آنان مانند فرخی و عنصری به داشتن خیل و حشم و مال و ملک بسیار، مشهور بودند. با مرگ سلطان محمود و فرارسیدن پادشاهی مسعود به تدریج از رونق بازار شعر و شاعری در دربار کاسته شد؛ زیرا در این زمان دربار غزنوی، در اثر بی‌تدبیری‌های سلطان مسعود تبدیل به میدان جدال پدربان و پسران شده بود و بر اثر آشفتگی وضع کشور، مسعود و کارگزاران دولت او را برای پرورش و تعهد شاعران، مجال نمی‌مانده بود.

با روی کار آمدن سلجوقیان، وضع شاعران از آنچه بود بدتر شد؛ زیرا سلجوقیان مردمانی بدوی و به‌دوراز آداب و رسوم اجتماعی بودند و برخلاف غزنویان، دست‌پرورده هیچ حکومت یا خاندان اصیل و با فرهنگ نبودند؛ علاوه بر آن، سه پادشاه نخست سلجوقی به جای شاعران توجه تامی به صوفیه داشتند. خواجه نظام‌الملک نیز اعتقادی به شعر و شاعری نداشت. این وضع موجب شد که بیشتر شاعران از طبقه اشراف خارج شوند و در ردیف مردمان عادی و متوسط قرار بگیرند. با وجود این برخی از شاعران با دربار و بزرگان عصر خود مرتبط بودند. سنایی نیز مورد توجه و عنایت خاص پادشاهان غزنوی به‌ویژه بهرام‌شاه بود. شاعران این دوران در بدترین وضعیت معیشتی به سر می‌برده‌اند و بسیاری از آنان همچون خاقانی به دنبال ممدوح و ممر معیشت شهر به شهر در گردش بودند. بی‌توجهی قدرتمندان و رکود اقتصادی زندگی شاعران، آنان را به چاپلوسی، درخواست‌های ناچیز مانند درخواست جو، جنگ و جدال با هم و شهر آشوب‌سراییی واداشته بود. سنایی که خود در این هنگامه می‌زیست، پس از صوفیان بیش از همه از هم‌پیشه‌های خود، شاعران، ناخشنودی و شکایت نشان داده است. وی در اشعار دیوان، گدایی، تملق‌گویی، بی‌سوادی و بی‌شرمی شاعران معاصرش را برملا کرده است:

شاعران شهرها از بهر فرزند و عیال      شخص خود را همچو کلکی زرد و الغر کرده‌اند (سنایی، ۱۵۰: ۱۳۶۲)

«سنایی با لحنی بی‌پروا و خشن، درحالی‌که خود را تافته‌ای جدا بافته از جماعت شاعران می‌داند به نقد و غالباً قدح شاعران می‌پردازد. مجموعه انتقادات سنایی از شاعران عصر در دو قسم عمده کردار گفتار جای می‌گیرند. اصل مهمی که او در درک کردار سنجی شاعران عمیقاً به آن توجه می‌کند، میزان تأثیر و سیطره اندیشه‌های سیاسی بر اندیشه‌های فرهنگی و اجتماعی است. بدین معنا که اندیشه سیاسی خط‌مشی فرهنگی، اجتماعی و رفتاری مردم را تعیین می‌کنند و هم‌زمان، مردم هم با نوع انتخاب و عمل خود حاکمیت خود را تثبیت می‌نمایند» (محبتی، ۱۳۸۸: ۶۴۲).

از جمله ویژگی‌های شاعران می‌توان به درخواست‌های بی‌ارزش آن‌ها از ممدوحانشان اشاره نمود:

شوخی است مایه طمع اشعار خوش      چه سود کامروز فرق کس نکند افسر از فسار (سنایی، ۲۳۴: ۱۳۶۲)

بالین همه شعر و هنر و فضل و کفایت      باجان عزیز تو که شلوار ندارم (سنایی، ۱۰۸۱: ۱۳۶۲)

از دیگر ویژگی‌های شاعران این دوران ضعف ادبی برخی از ایشان است که در درجه نخست نتیجه گسترش زبان دری از شرق ایران به نواحی غربی و مرکزی و آمیزش لهجه‌های غربی و شرق و نیز کثرت تعدد شاعران است. سنایی شاعران معاصر خود را به کم‌سوادی و یاوه‌گویی و گدایی متهم می‌کند.

دندانۀ کلید در دعوی اند لیک همچون زبان قفل گه معنی الکناند

دعوی ده کنند ولیکن چو بنگری ها دوریان کوی و گدایان خرمن‌اند (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۶۱)

هرگز اندر طبع یک شاعر نبینی حذف و صدق جز گدائی و دروغ و منکری و منکری (سنایی، ۱۳۶۲: ۶۵۹)

شاعران این دوران در طلب ممدوحی مناسب، پیوسته از شهری بر شهری دیگر مهاجرت می‌کردند و هر کجا با ممدوحی ناخن‌خشک یا مردمانی بدطینت و مهمان آزار، روبه‌رو می‌شدند، به سرزنش و تقبیح آن دیار می‌پرداختند و حتی گاهی شاعر، شعری در هجو مردمان شهری دیگر می‌سرود و آن را به شاعری دیگر نسبت می‌داد. این نوع اشعار، گاه موجب شورش مردم آنجا می‌شد و شعرای آنان هم در مقابل، به بدگویی از شهر و دیار حریف زبان می‌گشودند. سنایی نیز که نیمی از عمر خود را در سفر بوده است، شهرآشوب‌هایی دارد که برجسته‌ترین آن‌ها در ذم بلخیان است:

از بس غر و غززن که به بلخ‌اند ادیبانش می باز ندانند مذکر ز مؤنث

بلخی که کند از گه خردی پسران را برکان دهی و دف زنی و ذلت لت حس

زان قبه لقب گشت مر او را که نیابی در قبه به جز مسخره و رند و مخنث (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۰۵۶)

سنایی با وجود اینکه خود هم به این قشر تعلق دارد، پس از تبیین جایگاه شعر، دم از ناامیدی در حیات دنیوی و تهیدستی در حیات اخروی می‌زند و عمر خود را تباه شده می‌پندارد؛ زیرا همه عمرش را صرف شعر کرده است؛ از این‌رو توصیه می‌کند که شاعران به دنبال شرع بروند:

شاعری بگذار و گرد شرع گرد از بهر آنک شرعت آرد در تواضع شعر در مستکبری

رمز بی غمز است تأویلات نطق انبیا غمز بی رمز است تخیلات شعر و شاعری (سنایی، ۱۳۶۲: ۶۵۸).

شاعران نیز یکی دیگر از گروه‌های فرهنگی بسیار مهم جامعه هستند که مورد انتقاد شدید سنایی قرار گرفته‌اند. آن‌ها افرادی بودند که برای خوشامدگویی پادشاهان و مهتران، شعر می‌گفتند و گوهر ناب فارسی را در پای افرادی می‌ریختند که بویی از حقیقت و معنا نبرده بودند. آنان از علم شعر و فن سرودن آن، آگاهی نداشتند و به جای آنکه شعرشان، مردم را به راه حقیقت رهنمون کند، گفته‌هایشان خالی از ارزش‌ها بود. آنان شعر خویش را فقط به ظواهر آراسته می‌کردند ادعای بسیاری در این زمینه داشتند. سنایی نیز گاه با جدیت، گاه با طنز و گاه با هجو و هزل، آنان را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

فرزند شعر من همه و خصم شعر من گوئی نه مردم‌اند همه ری‌ام آهن‌اند (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۶۱).

دیگر اینکه معاش شاعران تنها از طریق انعام و عنایت دربار تأمین می‌شد بیشترشان به حقارت و پستی می‌افتادند. اما سنایی از سرودن چنین شعرهایی برای دریافت انعام احساس شرم و حیا می‌کرد و می‌گفت:

از برای پاره نان برد نتوان آبروی وز برای جرعه می‌رفت نتوان در سعیر (سنایی، ۱۳۶۲: ۲۹۴)

#### ۴.۶. اشراف

اشراف و نجبا نیز مانند پادشاهان همواره در متون ادبی ممدوح و مقبول بوده‌اند و به جز آثار شاعرانی چون عطار و مولوی که افراد معمولی اجتماع هم در داستان‌هایشان حضور دارند و پیش از ظهور مکاتب جدید ادبی که راه را برای حضور همه



شخصیت‌های اجتماعی در عرصه ادبیات بازنمودند، قهرمانان و شخصیت‌های اول داستان‌های ادبی، تنها از میان اشراف برگزیده می‌شدند. در ادب فارسی نیز چنین بوده است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت به جز در برخی متون صوفیه تا عهد مشروطه در داستان‌ها خبری از مردم عادی نیست. تنها افرادی همچون ناصر خسرو و سنایی به سبب دید انتقادی خود، حاضر به مدح و قدح آنان شده‌اند، شدت بیزاری سنایی از اشراف و نجبا در ابیات زیرنمایان است، سنایی خواجگان عصر خود را با بزرگان گذشته مقایسه می‌نماید:

خواجگان بوده‌اند پیش از ما در عطا سخت مهر و سست مهار

این نجیبان وقت ما همه باز راح خوارند و مستراح انبار

جمله از بخل و مبخلی سرمست همه از شرک و ناکسی هشیار (سنایی، ۱۳۶۲: ۲۰۳).

در تمام موارد یافته‌شده در دیوان اشراف با خصوصیات منفی وصف شده‌اند و بادقت در این نقدها متوجه فاصله طبقاتی زیاد این قشر با اقشار دیگر جامعه می‌شویم:

خون چشم بیوگان است آنکه در وقت صبح مهتران دولت اندر جام و ساغر کرده‌اند (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۴۹)

#### ۴.۷. دیوانیان

سپاهگیری و لشکرکشی‌های مداوم غزنویان و امپراتوری بزرگ سلجوقیان ناگریز از نظام اداری منظمی بود تا وظایف لشکرکشی، اداره اجتماع، پرداخت مواجب، گردآوری مالیات، ارتباط با همسایگان، پرورش و تعلیم افراد کاردان و... به بهترین شکل انجام گیرد. از این رو در این دوران با بزرگ‌ترین نظام اداری در تاریخ ایران پس از اسلام روبه‌رو هستیم. اداره کشور در این دوران با مراکزی به نام دیوان بود که مهم‌ترین آن‌ها در عهد مورد مطالعه ما عبارت‌اند از: دیوان عرض، دیوان احتساب، دیوان استیفا، دیوان اشراف، دیوان برید، دیوان قضا و دیوان رسالت. این دیوان‌ها در جهت‌دهی و تربیت اجتماع در جهت دل‌خواه حکومت نقشی مستقیم داشتند به‌گونه‌ای که در آثاری همچون سیاست‌نامه و قابوس‌نامه کار این دیوان‌ها پایه‌های نظم و نظام اجتماع و کشور معرفی شده‌اند. کثرت کاربرد اصطلاحات ویژه این مراکز در ادب این دوران حکایت از نقش محوری آن‌ها در جامعه دارد؛ چنان‌که سنایی اکثر دیوان‌ها و افراد و لوازم آن‌ها را در اشعار خود ذکر کرده است.

#### ۴.۸. فقیهان

فقیه به فرد دانشمند و دانایی گفته می‌شود که به احکام شرع، عالم است. آن‌گونه که از اشعار سنایی درباره فقیه برمی‌آید، فقها و دانشمندان که از روشن‌فکران جامعه بوده‌اند، دچار نوعی بحران ارزشی و هویت فرهنگی شده و از دستیابی به حقیقت بازمانده‌اند. آنان افرادی هستند که دین را ابزاری برای تأمین منافع خویش ساخته‌اند و حرص و شهوت در درونشان موج می‌زند و از اصل دین غافل مانده‌اند و از علم خویش در جهت صحیح استفاده نمی‌کنند و به دلیل گرایش به تمایلات دنیوی و نزدیکی با دربار و حکومت، از علم خود در جهت توجیه‌سازی اعمال زشت و نادرست و غیرمشروع بزرگان حکومت

استفاده می‌کنند؛ وظیفه خود را که همان استخراج قوانین شرعی برای مواردی که نص سکوت کرده، بوده است، دست‌آویزی برای حيله‌زنی، ریاکاری، یاوه‌گویی و سودجویی ساخته بوده‌اند: و هدفشان از خواندن فقه، سرپوش نهادن بر حيله‌ها است. فقه را غرض از خواندن فقه حيله بیع ربا و سلم است (سنایی، ۱۳۶۲: ۸۲).

برای به‌دست‌آوردن منافع، حرام الهی را حلال می‌کنند و از خدا نمی‌ترسند و دینشان را به دنیا می‌فروشند تا در تجمل و رفاه زندگی کنند. حکیم سنایی، حمله تندی بر فقهای عصر می‌کند که زندگی مرقه دارند و مرکب‌های با زین‌وبرگ زرین و جامه‌های فاخر و طمطراق بسیار، و بهانه این آزرستی خویش را این قرار داده‌اند که ما این‌همه تجمل را برای خود نمی‌خواهیم، بلکه برای که چنین زندگی‌های فاخری داریم. سنایی نیز مانند عین‌القضات به این فریب‌کاری فقیهان عصر حمله می‌برد.

دین به دنیا مده که هیچ همای ندهد پر به پرنیان و پزند  
دین‌فروشی همی که تا سازی بارگی نقره و خنگ و زین زر کند (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۵۳).

حکیم فقه حقیقی و راستین را وصف می‌نماید و فقهای عصر خود را با فقهای حقیقی‌ای مانند سلمان و ابودردا مقایسه می‌نماید:

فقه نبود گرد رخصت گشتن از تر دامنی فقه بود عقل و جان‌ودل بسامان داشتن (همان: ۴۶۱).  
از این مشتی ریاست‌جوی رعنا هیچ نگشاید مسلمانان ز سلمان جوی و درد دین ز بو دردا (همان: ۵۵).  
ویژگی دیگری که در دیوان برای فقها ذکر شده است؛ دوری از جاه و مقام دنیوی است:  
فقه خوان لیک در جهنم جاه همچو قابوس و شمگیر مباش (همان: ۳۲۳).  
ویژگی دیگری که حکیم برای فقها ذکر می‌کند؛ ضرورت علم‌آموزی ایشان است:  
لنگی و رهواری اندر راه دین ناید نکو اسب دانش باید از نی دور شو زین رهگذار (همان: ۲۱۹).



تصویر ۳: علمای مذهبی در دوره سلجوقی، قرن پنجم و ششم هجری قمری. منبع: (موسوی‌لر، نماز علیزاده: ۱۳۹۱)

این گروه که در پی تعصبات بی‌جای مذهبی و زدوخوردها و کشمکش‌های بین فرق و مذاهب شیعه و سنی به وجود آمده بود، اساس کار خود را بر وحدت، صلح، عشق و محبت نهاده بود و راه رسیدن به حقیقت را سیروسلوک عارفانه می‌دانست. سنایی از صوفیان با عناوین ابدال، ابراز، اولیا، اهل‌دل، پیر، درویش، سالک، عارف، فقیر، ولی و... یاد می‌کند و به آداب و رسوم آن‌ها نظیر خرقه دریدن، سجاده بر دوش افکندن، سماع و... نیز اشاره می‌کند (فتوره‌چی، ۱۳۸۸: ۱۵۳).

صوفی صافی شوی بر در میر و وزیر صوف کنی جامه را تا ببری زان زله (سنایی، ۱۳۶۲: ۵۹۴)

سنایی معتقد است که صوفی و عارف واقعی کسی است که مادیات و تعلقات دنیوی را ترک کند، خدا را نه به‌خاطر بهشت و جهنم بلکه به‌خاطر خدا بودنش بپرستد، منیت و نفس خود را رها کرده باشد؛ در ظاهر درویش ولی در باطن دارای همت عالی باشد و تنها در اندیشه کسب رضای الهی باشد و به هیچ حزب و گروه و قدرتی وابسته نباشد و خود را تنها به خداوند محتاج بداند نه خلق او و در راه دین صادق و صبور باشد.

آنان افرادی کام‌جو، دنیاطلب، شکم‌باره، شاهدباز، ظاهر نگر، دورو و ریاکار بودند که برای رسیدن به مقام و ثروت دنیا، خرقه بر تن می‌کردند و به‌جای یاد خدا، به فکر مادیات بودند.

صوفیان را زپی راندن کام قبله‌شان شاهد و شمع و شکم است (سنایی، ۱۳۶۲: ۸۲)

صوفیان، منفورترین چهره در دیوان سنایی هستند. سنایی آنقدر از هم نشینان خود دل زده است که با زشت‌ترین عبارات و دشنام‌ها از آنان یاد می‌کند. عبارات و توصیفات که سنایی در وصف صوفیه به‌کار برده است، بهترین سند برای نشان دادن دید سنایی نسبت به صوفیان است: گرفتار هوس، ظاهر آرای، گنده باطن، جدلی، دین‌فروش، عیب‌جو و متکبر. از جمله انتقادات سنایی به صوفیه می‌توان انتقاد از ریا و تظاهر صوفیان را نام برد.

خرقه‌پوشان مزور سیرت سالوس و زرق خویشان را سخره قیماز و قیصر کرده‌اند (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۴۸) همچنین حکیم سنایی در ابیات زیر، از ترک ریای یار خود ابراز شادمانی می‌کند:

بنهاد ز سر ریا و طامات از صومعه ناگهان برون جست (سنایی، ۱۳۶۲: ۸۲۳)

برخی از صوفیه پس از پیشرفت‌هایی که در سلوک به دست می‌آوردند و نزد مردم جایگاهی برای خود می‌یافتند، دچار خودبینی و عجب و در نتیجه گرفتار کبر می‌شدند:

جام و سماع و شاهد حاضر شدند باری وین خرقه‌های دعوی برهم درید باید (سنایی، ۱۳۶۲: ۸۷۴).

از دیگر خصوصیات صوفیان، جاه‌طلبی است:

خرقه‌پوشان گشته‌اند از بهر زرق و مخرقه دین‌فروشان گشته‌اند از آرزوی جاه و مال (سنایی، ۱۳۶۲: ۳۴۵).

۴،۱۰ زاهدان

سیصد سال قبل از سنایی، شعر زهد در ادبیات عرب قرن دوم به اوج کمال خود می‌رسد که نمونه بارز آن، دیوان ابوالعتاهیه است. ناصر خسرو نخستین شاعری است که شعر زهد را به طور کامل و جدی وارد شعر فارسی کرده است. پس از وی سنایی مضمون زهد برگزید و همین اشعار باعث برتری وی بر دیگر شاعران گردیده است. زهد مورد نظر سنایی، آمیزه‌ای است از معیارها و موازین شریعت از یک سو و اصول و مبانی طریقت از دیگر سو:

با سخن‌های سنایی خاصه در زهد و مثل فخر دارد خاک بلخ امروز بر بحر عدن (سنایی، ۱۳۶۲:۴۹۸)

زاهدان در واقع گروهی از عالمان دینی بودند که وجه تمایز آنان با دیگر حاکمان، سخت‌گیری در امر دین و تعصب دینی بود و اینان علمی خاص دنبال می‌نمودند. اینان با شعار دنیاگریزی، از علایق و لذایذ دنیوی دست‌شسته بودند. مرام و اندیشه زهاد به تدریج در جوامع اسلامی رایج شد. زیاده‌روی زاهدان در امر دنیاگریزی و مخالفت آنان در بهره‌گیری از تمتعات دنیوی به تدریج از آنان چهره‌ای ناخوشایند ساخت؛ آن‌چنان‌که در ادب فارسی واژه زاهد، اغلب مترادف با خشک‌اندیش، ریاکار و ترش‌رو به کار رفت. در آثار سنایی نیز چنین سیمایی از زاهدان تصویر شده است:

فریاد ز دست این گران جانان بی‌عافیه زاهدان و بی‌نوران

از طلعت‌ها چو روی عفریتان از سبلت‌ها چو نیش زنبوران (سنایی، ۱۳۶۲:۴۳۶)

حکیم سنایی در تعریض به زاهدان متعصب و ترش‌روی زهد را این‌گونه تعبیر می‌کند:

زهد بود هر چه جز حق روی از برتافتن زهد نبود روی؛ چون طاعون و قطران داشتن (سنایی، ۱۳۶۲:۴۶۰)

زاهدان اهل ریا و تظاهر بودند و سیرت ناپسندی داشتند:

تو ای زاهد گر از زهدت کسی سوی ریا خواند ز بهر چشم بدبینان تو و جای تن آسانی (سنایی، ۱۳۶۲: ۶۸۳)

از نکته‌فاضلان به اندام تری و ز سیرت زاهدان نکونام تری (سنایی، ۱۳۶۲:۱۱۷۳)

#### ۴.۱۱. فیلسوفان

عصر سنایی، عصر ستیز با فلسفه است. سنایی هم نوا با معاصرانش، فلسفه را تحفه یونان می‌شمارد و دیگران را از پیروی از هوس‌گویان یونانی برحذر می‌دارد. در شعر زیر که گویا در نیشابور سروده شده است و ظاهراً خطاب به عمر خیام می‌گوید:

تا کی از کاهل نمازی ای حکیم زشت‌خوی همچو دونان اعتقاد اهل یونان داشتن... (سنایی، ۱۳۶۲:۴۶۰)

در ادامه سنایی عقل را از دیدگاه حکیمانۀ خود نگاه می‌کند و عقل و فلسفه را مترادف با یکدیگر نمی‌داند؛ بلکه عقل واقعی را در خواستن و خواندن قرآن می‌داند:

عقل نبود فلسفه خواندن ز بهر کاملی عقل چه بود جان نَبی خواه نَبی خوان داشتن (سنایی، ۱۳۶۲:۴۶۱)

سنایی با حسرت از مسلمانی سخن می‌گوید و با ناله دروغا کو مسلمانی کفر و هواپرستی را مانع این مسلمانی می‌بیند و عنوان هوس‌گویان را برای یونانیان به کار می‌برد. او عشرت واقعی را در نوشیدن شراب حکمت شرعی می‌داند و می‌گوید:

شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دین که محروم‌اند از این عشرت هوس‌گویان یونانی (سنایی، ۱۳۶۲:۶۷۸)

#### ۴.۱۲. اقشار دیگر جامعه

مردم عادی جزو قشرهای پایین جامعه غزنوی و سلجوقی بوده است و چون این قشرها جزو فقرای جامعه بودند که در مقابل ثروتمندان قرار می‌گرفتند کمتر مورد توجه سنایی بوده است. سنایی بیشتر از ثروتمندان حمایت می‌کرد و توصیه‌اش

این بود که از عوام باید پرهیز کرد. در اشعار سنایی نام تقریباً پنجاه شغل ذکر شده است که این شغل بیشتر مربوط به همین قشر عوام جامعه بوده است و از بین این شغل‌ها بیشتر از منجمان و طبیبان و دهقانان سخن می‌گوید.

طبیبان از اقشار مهم که سالیان درازی که در ایران رواج داشته و سنایی به آن‌ها پرداخته، طبقه طبیبان است. «در عهد ساسانیان گندی شاپور و مدرسه طب و بیمارستان آن شهرتی جهانی یافت و دانشمندی از ملل مختلف در آنجا مشغول به کار بودند تا آنجا که حتی طب ایرانی را کامل‌تر از طب یونانی می‌دانستند» (صف، ۱۳۶۷: ۱۰۱). سنایی در اشعار خود به سه ویژگی‌های مهم طبیب می‌پردازد و می‌گوید یک طبیب، باید خوش‌سخن، راز دار و عامل به علم خود باشد:

در نعیم خلق خود را خوش‌سخن کن چون طبیب در جحیم خشم چون گبران چه باشی با زفیر (سنایی، ۱۳۶۲: ۲۸۸)

راز پنهان نداشت این طبیب در غم و علت از حبیب و طبیب (سنایی، ۱۳۶۸: ۴۸۲)

گرچه باشد که سؤال مجیب ندهد گل به گل خورنده طبیب (سنایی، ۱۳۶۸: ۸۴)

سنایی طبیبان را گروهی دروغ‌گو و بی‌دانش و نالایق می‌داند که انواع بیماری‌ها را تشخیص نمی‌دهند و به‌خاطر جهالت و نادانی‌شان هر ساله باعث مرگ هزاران نفر می‌شوند.

وین اطبا که خالی‌اند از طب هیچ نشناخته ز نوبت غب (سنایی، ۱۳۶۸: ۶۹۱)

صد هزاران مریض را هر سال بکشند از تباهی افعال (سنایی، ۱۳۶۸: ۶۹۷)

طبیبان نیز به‌جای آنکه به فکر درمان بیماران خویش و انجام‌وظیفه انسانی و الهی خود باشند، تنها در فکر به‌دست‌آوردن خلعت و مشهور شدن هستند.

مرد طب را ز پی خلعت و نام همه اندیشه او بر سقم است (سنایی، ۱۳۶۲: ۸۲)

به فردی که علم ستاره‌شناسی را می‌دانست و بر اساس حرکات و اوضاع ستارگان برخی امور را پیش‌بینی می‌کرد منجم می‌گفتند.

دی مرا گفت منجم که بیا مژده بیار که نود سال همی عمر دهد نور خودش (سنایی، ۱۳۶۲: ۳۲۲)

سنایی منجمان را افرادی غافل از حقیقت و آلوده مکر و حيله و دروغ می‌داند:

همه را زرق و حیلست است آلت نیست از علم و حلمشان عدت (سنایی، ۱۳۶۸: ۷۰۳)

در عصر سنایی، دانستن علم نجوم برای طالبان علوم مختلف یکی از واجبات بوده است. اغلب حکمای این دوره در علم نجوم دستی داشته‌اند. سنایی در انتقاد از منجمان چنین می‌گوید که منجمان با اندازه‌گیری حرکت ستارگان خوشبختی و بدبختی انسان‌ها را به آن‌ها نسبت می‌دهد:

چرخ بیمار ز بهر دو دروغ بسته مسطر و شکل رقم است (سنایی، ۱۳۶۲: ۸۲)

درحالی که سنایی معتقد است سرنوشت انسان‌ها در لوح ازل نوشته شده و آنچه که اتفاق می‌افتد خواست و مشیت خداوند است:

کار حکم ازلی دارد و نقش تقدیر  
که نوشته است همه بوده و نابوده در آن (سنایی، ۱۳۶۲: ۴۴۲)

به کشاورزان و بزرگان دهات که معمولاً افرادی باصل و نسب بودند، دهقان می‌گفتند. دهقانان از مهم‌ترین و البته پرتعدادترین اقشار جامعه محسوب می‌شدند. ایرانیان از قدیم برای کشت و زرع جایگاه و اهمیت قایل بوده‌اند. «قدمت زراعت در فلات ایران را به هزاره‌های چهارم و پنجم قبل از میلاد رسانده‌اند و حتی ایرانیان را اولین کشاورزان جهان دانسته‌اند» (انصاف پور، ۱۳۵۲: ۶۰).

از عفونت در هوای او اگر دهقان چرخ  
زندگانی کاشتی مرگ آمدی در وقت بر (سنایی، ۱۳۶۲: ۲۷۵)

دهقانان، افرادی بودند که به خاطر سیاست‌های غلط حکومت و بی‌توجهی نسبت به روستاییان، جامعه کهن و اصیل ایرانی را از تن درآورده بودند و مانند عوانان، قبا می‌پوشیدند و برای حضور در سپاه و کسب معاش از روستا به شهر مهاجرت می‌کردند و همین امر باعث بی‌بارو بی‌بر شدن مزارع، قحطی و گرسنگی شده بود.

تا که دهقانان چوپانان قبا پوشان شدند  
تخم کشت مردمان بی‌بارو بی‌بر کرده‌اند (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۴۹)

مرد دهقان زپی کسب معاش  
از ستور و زر و خرمن خرم است (سنایی، ۱۳۶۲: ۸۲)

راجع به کار خیاطی چنین گفته شده که علی (ع) بالای سر خیاط می‌ایستاد و با استشهاد به سخن پیامبر (ص) که فرمود «خداوند، خیاط را در حالی محشور می‌گرداند که پیراهن و جامه‌ای از آنچه که دوخته و در آن خیانت ورزیده به تن دارد» او را به دقت و دوخت خوب، فرمان می‌داد.

سنایی از وسیله اصلی کار دوزندگی که «سوزن» است یاد می‌کند:

سوزنی گشتم به باریکی به خیاطی فرست  
تا هم بدوزد گریبان و زه پیراهنت (سنایی، ۱۳۶۲: ۸۳۶)

گفت بر دوخته مرا شعری  
خواجه خیاطی از سر فرهنگ



تصویر ۴: نگاره دادخواهی پیرزن از سلطان سنجر، مخزن الاسرار نظامی گنجوی، منبع: (موسوی‌لر، نماز علیزاده: ۱۳۹۱)

## نتیجه‌گیری

فضایی را که سنایی از عصر غزنویان و سلجوقیان در اشعار خود توصیف می‌کند فضای آشفته و ناپایداری است که فاصله طبقاتی بسیار شده تنگدستی، به دلیل گرفتن مالیات‌های بیش از حد بر مردم فشار آورده است. باتوجه‌به این که یکی از مهم‌ترین مبانی جامعه‌شناختی، بررسی نظام ساختاری طبقاتی یک جامعه است. باتوجه‌به قصاید سنایی می‌توان نتیجه گرفت جامعه عصر وی، جامعه‌ای فئودالی است که در آن، نظام طبقاتی به‌شدت اعمال می‌شد. در عصر غزنویان و سلجوقیان، جامعه به دو گروه حاکم و غیر حاکم تقسیم می‌شد که در بخش گروه حاکم افرادی مانند پادشاه، وزیر، امیر، حاکم، قاضی، علمای دینی و... قرار داشتند که به صورت مختلف و به روش‌های گوناگون بر مردم حکومت می‌کردند و بر آنان تسلط داشتند و در گروه غیر حاکم نیز اغلب توده عامه مردم؛ مانند کشاورزان، طبیبان، بازاریان و... قرار داشتند که در بیشتر اوقات، حتی حق دخالت در امور شخصی خویش را نیز نداشتند و حق اختیار و انتخاب از آنان سلب شده بود. در چنین اوضاع نابسامانی ارزش‌های اخلاقی دگرگون شده است. از دین استفاده ابزاری می‌شود، فقر و جهل بر چنین جامعه‌ای حاکم است. حکیم سنایی در اعتراض به این اوضاع آشفته جامعه به انتقاد از تمام اقشار جامعه پرداخته است. این تضاد طبقاتی نشان‌دهنده بی‌عدالتی در جامعه است. برخی افراد غرق در راه و آسایش و در پی تجمل‌گرایی هستند. دلیل این قشربندی را می‌توان بر مبنای نوع شغل، میزان ثروت، میزان درآمد، شیوه زندگی، میزان نزدیکی به دربار، اصل و نسب‌دار بودن، بی‌عدالتی موجود در جامعه و عدم شایسته‌سالاری و... قرارداد، با عنایت بر این که مشاغل در قشربندی اجتماعی و اوضاع اقتصادی جامعه نقش مهمی را ایفا می‌کند لذا شناخت آن‌ها می‌تواند کمک بزرگی به شناخت یک جامعه کند. سنایی معاصر با سه سلطان غزنوی و سلجوقی بوده است. در قصایدی که تنها به مدح پادشاهان اختصاص یافته است، پادشاهان را به نیک‌سیرتی، حسن سیاست، دادگستری رحم بر زیردستان ستوده است، اما در هنگامی که به انتقاد از تمام اقشار جامعه می‌پردازد صفات ناپسند تمامی اقشار از جمله پادشاهان و وزیران، را بیان می‌کند و آن‌ها را ارشاد می‌نماید. حکیم سنایی بیشترین انتقادهای را به صوفیه و شاعران دارد. وی به‌عنوان پیونددهنده شعر و عرفان از زوایای گوناگون به عرفان و تصوف نگریسته و جنبه‌های مثبت و منفی آن را در نظر داشته است. وی نکات منفی زیادی از قبیل ریا، تکبر و غرور، جاه‌طلبی، شکم‌بارگی، شاهدبازی و... در برخی از صوفیان می‌دید و به‌عنوان عضوی از این مکتب نمی‌توانست در برابر آن‌ها ساکت و بی‌اعتنا باشد. در هنرهای بصری این دوران نیز می‌توان نمود واضحی از تفاوت طبقاتی را مشاهده کرد و از انتخاب مضمون تا ارائه آثار قابل‌مشاهده است.

## منابع

### کتابها

- آبرکرامبی، هیل. ترب. س. (۱۳۶۸). فرهنگ جامعه‌شناسی. ترجمه: حسن پویان، تهران: آگاه.
- آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۸۶). تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام. تهران: نشر علم.
- ادیبی، حسین. (۱۳۵۴). جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی. تهران: دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی و تعاون.
- انصاف پور، غلامرضا. (۱۳۵۲). تاریخ زندگی اقتصادی روستاییان و طبقات اجتماعی ایران. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- باسورث، کلیفورد داموند. (۱۳۶۲). تاریخ غزنویان. ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- بیتس، دانیل و پالک، فرد. (۱۳۸۷). انسان‌شناسی فرهنگی. ترجمه: محسن ثالثی، تهران: انتشارات علمی.
- پناهی، مهین. (۱۳۸۷). اخلاق عارفان. تهران: روزنه.
- تأمین، ملوین. (۱۳۷۳). جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی. ترجمه: عبدالحسین نیک‌گوهر، تهران: توتیا.
- خدابنده لو، سعید. (۱۳۷۲). جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی. مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- راوندی، مرتضی. (۱۳۴۰). تاریخ اجتماعی ایران. جلد دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ربانی، رسول؛ انصاری، ابراهیم. (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی و دانشگاه‌ها (سمت).
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۱). نقد ادبی. چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- ساروخانی، باقر. (۱۳۷۶). درآمدی بر دایره‌المعارف علوم اجتماع. ج ۲، تهران: انتشارات کیهان.
- سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم. (۱۳۶۲). دیوان اشعار. تصحیح: محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم. (۱۳۶۸). حدیقه‌الحدیقه، تصحیح: محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۸). تازیانه‌های سلوک. تهران: آگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶). زمینه اجتماعی شعر فارسی. تهران: نشر اختران.
- صانعی، پرویز. (۱۳۷۰). جامعه‌شناسی ارزش‌ها. تهران: علمی.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۶). تاریخ ادبیات در ایران. ج ۲، چاپ هفتم، تهران: انتشارات فردوس.
- کاسب، عزیزالله. (۱۳۶۸). منحنی قدرت در ایران. تهران: نشر مولف.
- کوئن، بروس. (۱۳۷۷). درآمدی به جامعه‌شناسی. ترجمه: محسن ثالثی، تهران: نشر توتیا.



کوئن، بروس. (۱۳۸۸). مبانی جامعه‌شناسی. ترجمه: غلام عباس توسلی، رضا فاضل، تهران: سمت.

گیدنز، آنتونا. (۱۳۸۴). جامعه‌شناسی. ترجمه: منوچهر صبوری، چاپ دوم، تهران: نشر نی.

لیپست، سیمومارتین. (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری اجتماعی. ترجمه: جواد افشار کهن، مشهد: نیکا.

محبتی، مهدی. (۱۳۸۸). از معنا تا صورت. جلد ۱، تهران: سخن.

ملک، حسن. (۱۳۸۲). جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی. تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.

موریش، ایور. (۱۳۷۳). درآمدی به جامعه‌شناسی تعلیم و تربیت. ترجمه: غالم علی سرمد، تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.

#### مقالات

موسوی لر، اشرف‌السادات و نماز علیزاده، سهیلا. (۱۳۹۱). «چهره‌نگاری سلجوقی؛ تداوم فرهنگ بصری مانوی». مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۱۳، صص. ۸۵-۱۰۵.